

حضرت مادر



به قلم بانو: مریم جرجانی



مقدمه

یکی از بزرگترین نعمتهایی که خداوند به بشریت اهداء کرده است مادر است.

سختی هایی که مادر در تربیت فرزندانش می کشد اعجاب انگیز است و اگر مادر نبود هیچ بچه ای بزرگ نمی شد و در همان کودکی تلف می گردید!

بخاطر این همه سختی هایی که مادر تحمل می کند خداوند ارزش خاصی برای مادر قرار داده بطوری که بهشت زیر پای مادران است و اگر جوانی بزرگترین کناهان را مرتکب شود ولی بیاید و به مادرش نیکی و محبت کند، خداوند او را می بخشد و اگر فرزندی مادرش را اذیت کند، خداوند غضب کرده و بهشت را بر او حرام می نماید.

در این کتاب درباره مادر مطالب متنوع و شیرینی آورده شده است که امیدوارم مورد پسند خوانندگان محترم قرار گیرد.

گرگان. بهار ۱۳۹۹

حضرت مادر

حضرت مادر.اولین مادر حضرت حوا هستند که
ابتدا با حضرت آدم در بهشت خوش می
گذراندند ولی شیطان آن دو را گول زد و آندو از
میوه ممنوعه خوردند و از بهشت اخراج شدند.
حضرت حواتا در بهشت بودند مادر نشدند می
دانید چرا؟ چون مادر بودن همراه با رنج و سختی
است و در بهشت سختی و رنج نیست
حضرت حوا وقتی به زمین آمدند بعد از مدتی
دارای دو پسر شدند یکی خیلی عالی بنام هابیل
اما دیگری خیلی بد بنام قابیل.روزی قابیل برادر
بیگانه را از روی حسادت کشت و حضرت حوا
دچار مصیبت شد.و خیلی غصه خورد.فدای
مادرمان حوا برم.

و این غصه خوردن های مادران همیشه بوده و
تکرار شده است.چه از زمان طفولیت برای رنج
هایی که مادر برای تربیت بچه ها می کشد تا
زمانی که بزرگ میشوند باز مادر غصه میخورد
برای همه چی.

مادر نمونه

در طول تاریخ بشریت مادرانی بودند که بخاطر
اینکه مادر نمونه بودند به درجات بالایی در
پیشگاه الهی نائل آمدند همچون یوکابد مادر موسی
نبی. و مریم مقدس مادر عیسی نبی و خدیجه
کبری مادر فاطمه زهراء

اما سرآمد مادران نمونه،فاطمه زهراست.اگر
یوکابد توانست موسی را تربیت کند. اگر مریم
توانست عیسی را بزرگ کند.اگر خدیجه توانست

فاطمه را تربیت کندولی فاطمه زهرا توانست هم
حسن را تربیت کند هم حسین را هم زینب را.و
در حقیقت فاطمه یازده امام را تربیت کرد.

هرگز کسی نظیر تو پیدا نمی شود

همتا کسی به عصمت کبرا نمی شود

ای کوثری که خیر کثیر از وجود توست

اسلام، جز به فیض تو، احیا نمی شود

هر چند دختران دگر داشت مصطفی

هر دختری که «امّ اییها» نمی شود

چهاربانو

یک حدیث آمدیادم گفته پیغمبر است آنچه پیغمبر بگوید
وحی حی داور است

آسیه، مریم، خدیجه، فاطمه در نزد حق آبرو دارند واین
فرمایش از پیغمبر است

اولین فرد مسلمان است ام المؤمنین دین اسلام از خدیجه
صاحب زیب و فر است

مادر زهرای اطهر، همسر ختم رسل شوهر خود را در آغاز
رسالت یاور است

فاطمه بنت محمد(ص)، رحمه للعالمین روز رستاخیز قدرش از
همه بالا تر است

مورد اکرام بی پایان ذات ذوالجلال شوهرش ساقی
کوثر، شیر حق را همسر است

ام پاک مجتبی و شاه مظلومان حسین مام کلثوم است وزینب
جده نه گوهر است

صدهزار افسوس با این حشمت و جاه و مقام از جفای غاصبان
حق شوهر، مضطر است

کی کشد امروز(اشرف) دست از دامان اوسایه لطفش چو فردا
بانوان را بر سر است «اشرف پیروی»

تأثیر حالات مادر در شخصیت کودک

«شیخ مرتضی انصاری، یکی از فقها و دانشمندان بزرگ شیعه است. وقتی پس از سالها تحصیل و کوشش به مقام اجتهاد و زعامت نائل آمد، مردم به مادر شیخ تبریک گفتند که فرزندت به مقام اجتهاد و مرجعیت رسیده است.

آن مادر گفت: زحمتی که من در تربیت فرزندم کشیدم، اگر به مقام پیامبری هم می رسید، تعجب نمی کردم، چه رسد به مقام اجتهاد!

مردم از شنیدن این سخن تعجب کرده و گفتند: مگر در تربیت فرزندت چه کرده ای که دیگران نکرده اند؟

مادر شیخ پاسخ داد: بیان زحماتی که من در تربیت او کشیده‌ام، از حوصله شما بیرون است ولی به عنوان نمونه می‌گویم که هیچ‌گاه بدون طهارت و وضو پستان به دهانش نگذاشتم.

وقتی مادر شیخ رحلت کرد، دیدند که شیخ بر بالین مادر، زار زار می‌گریه. یکی از شاگردان در مقام دلجوئی گفت: جناب استاد! شما با این مقام علمی که دارید شایسته نیست بر بالین پیرزنی این‌گونه اشگ‌بریزید!

شیخ در پاسخ او فرمود: شما هنوز به مقام والای مادر پی‌نبرده‌اید! تربیت صحیح و زحمات فراوان مادر بود که مرا به این‌جا رسانید! «الگوهای تربیت ص ۳۶»

استقامت مادر سه شهید

«وقتی در قم، مادر سه شهید در تشییع فرزند سومش حاضر شده بود، در میان بانوان و در مقابل جنازه فرزند شهیدش، ایستاد و سخنرانی کرد. نخست خطاب به جنازه، این بیت را خواند:

بشکست اگر دل من بفدای چشم مستت سرِ
خُم می سلامت، شکند اگر سبویی یعنی: امام
به سلامت باشند، دل شکسته ام به فدای
چشمهای تو.

بعد چنین گفت:

پسرم! نور دیده ام... سومین پسرم بودی که
تورا نثار راه قرآن نمودم. امروز، نخستین روز
بهار به دیدار گل ارغوانی و پرپر

آمده‌ام، پیکر دوبرادر شهیدت را سال قبل دیدم، برای دیدار پیکر تو، نخست اجازه نمی‌دادند، ولی وقتی دیدند، صبر واستقامت من خوب است، اجازه دادند، من وقتی پیکر تو را دیدم، از ته دل خشنود شدم که (به دلخواه من شهید شدی) زیرا دلم می‌خواست تو در راه خدا قطعه قطعه شوی و چنین شد.

سپس این بانوی شجاع دستهایش را بطرف آسمان بلند کرد و چنین گفت: خدایا! تو را شکر و سپاس می‌گویم که فرزندم در این آزمایش الهی، این گونه، سرافراز و پیروز و روسفید، بیرون آمد...» زنان مرد آفرین ص ۲۰۸

«شخصی به پیامبر(ص) گفت: نذر کرده‌ام
آستانهٔ بهشت را ببوسم. حال چه
کنم؟ فرمود: پای مادر و پیشانی پدر را ببوس
تا به نذرت عمل کرده باشی. و اگر از دنیا
رفته‌اند، قبر آنان را ببوس.»

قلب مادر

داد معشوقه به عاشق پیغام که کند مادر تو با
من جنگ

هر کجا بیندم از دور کند چهره پرچین
وجبین پُر آژنگ

با نگاه غضب آلود زنده‌بر دل نازک من تیر
خدنگ

از در خانه مرا طرد کنده‌مچو سنگ از دهن
قلماسنگ

مادر سنگدلت تا زنده است شهد در کام من
و تُست شرنگ

نشوم یکدل و یکرنگ توراتا نسازی دل او از
خون رنگ

گر تو خواهی به وصالم بررسی باید این ساعت
بی خوف و درنگ

روی و سینه تنگش بدری دل برون آری از
آن سینه تنگ

گرم و خونین به منش باز آری تا بَرَد ز آینه
قلبم زنگ

عاشق بی خردِ ناهنجار نه بل فاسق بی عصمت
وننگ

حرمت مادری از یاد برد خیره از باد
ودیوانه ز بنگ

رفت و مادر را افکند به خاک سینه بدرید و دل
آورد به چنگ

قصدِ سر منزل معشوق نمود دل مادر به کفش
چون نارنگ

از قضا خورد دَم در به زمین و اندکی سوده
شد اورا آرنج

وان دل گرم که جان داشت هنوز او فتاداز
کف آن بی فرهنگ

از زمین باز چو برخاست نمودپی برداشتن
آن آهنگ

دید کز آن دل آغشته به خون آید آهسته
برون این آهنگ

آه دست پسر م یافت خراش آخ پای پسر م
خورد به سنگ «پروین اعتصامی»

شیر مادر ناپاک

«یکی از بزرگان نقل می کند: چند روز قبل از
شهادت «شیخ فضل الله نوری» در زندان با او
ملاقات نمودم. به ایشان عرض کردم که پسر

شماخیلی لایالی است وبر ضدّ شما کار
می‌کند.

شیخ شهید فرمود:

این موضوع را از قبل می‌دانستم. وافزود: این
پسر در نجف بدنیآ آمد و مادرش شیر
نداشت. از این رو، مجبور شدیم که برای
شیردان او زنی را پیدا کنیم. زنی پیدا شد و این
کودک مدت زیادی از شیر آن زن
تغذیه کرد. اما ناگهان فهمیدیم که آن زن
بسیار لایالی و بی عفت است و کینه‌ء علی (ع) را
به دل دارد.

از همان وقت دریافتیم که سعادت مند شدن
این پسر، کاری بسیار مشکل است! «الگوهای
تریت ص ۴۱»

اثر الكل بر كودك

«زنى در حالىكه كودك فلج و ناقص و كورى
در آغـوش داشـت، نزد
رسول خدا آمد، و گفت: اى پيامبر خدا! مگر
نمى گوييد كه خدا عادل است و به كسى ظلم
نمى كند؟

فرمود: آرى.

زن گفت: اَمّا خدا به من ظلم كرده و چنين
كودكى به من داده است!

پیامبر لحظه‌ای درنگ نمود و سپس فرمود: آیا
شوهرت هنگام آمیزش باتو، شراب خورده
بود؟

زن پاسخ داد: آری!

حضرت فرمود: پس جز خودت، کسی دیگر
را سرزنش نکن! «الگوهای تربیت ص ۳۷»

عواقب ناگوار زیاده روی در محبت به فرزند

«این نامه‌ای است که یک پسر بزهکار از
زندان برای مادرش نوشته است:

مادر! امروز هنگامی که با دو نفر از دوستانم
در یکی از خانه‌های نارمک تهران سرگرم
دزدی اثاث خانه‌ای بودیم، توسط پلیس
دستگیر شدیم و چون برای بار دوم

می‌خواهند مرا به جرم دزدی به
زندان ببرند، می‌خواهم امشب از این گوشه
بازداشتگاه با تو درد دل کنم و بگویم:

تو گناهکاری! تو باعث تمام بدبختی‌های من
هستی! تو خیلی مرا دوست داشتی و همین
محبت کورکورانه مرا به روز سیاه نشاند. آن
روز که پدرم به این خاطر که دست در
جیبش کرده بودم، می‌خواست مرا تنبیه کند
ولی تو جلو دویدی و نگذاشتی که او مرا تنبیه
کند و گفتی: این پسر کوچولوی من است! و هر
دفعه این صحنه تکرار شد!

مادر! من شبها دیر به خانه می‌آمدم، اما تو
چیزی از من نمی‌پرسیدی، حتی این موضوع را
از پدرم پنهان می‌کردی! تو مرا از معاشرت با

جوانان هرزه منع نکردی و حتی وقتی
فهمیدی که من دزدی می‌کنم، مانع من نشدی
و فقط گفتی: کاری نکن که پدرت بفهمد!

مادر! من تو را می‌بخشم، اما آنچه در حق من
کردی، در بارهٔ برادر کوچکم نکن!» «کیهان ش
۶۴۵۸»

مادران بد!

«از مهر و محبت مادر خیلی چیزها
شنیده‌ایم، لیک سگه روی دیگری هم دارد
و متأسفانه همهٔ مادرها فرشته نبوده
و نیستند. بعضی از آنها عواطف

مادری، این موهبت بزرگ و شایستهٔ الهی را
زیر پا گذاشته‌اند و بی رحمانه نسبت به
فرزندان خود ظلم می‌کنند. بد نیست نمونه

هایی چند از بیدادمداران مشاهیر جهان
رانسبت به فرزندان‌شان ذکر کنیم:

*مادر «لرد بایرون» شاعر حماسه سرا و مشهور
بریتانیایی، از فرزندش نفرت غریبی داشت
و غالباً لنگه کفش و دسته جارو و سنگ به
طرف پسرک پرتاپ می کرد و تحقیقش
می نمود. گناه بایرون این بود که پای معیوبی
داشت و نمی توانست درست راه برود!

*مادر «لئونارد داوینچی»، نابغه بی بدیل
دنیای علم و هنر، از کودکی او را ترک کرد
و هنرمند بزرگ، زیر دست چهار نامادری
بداخلاق بار آمد و آن قدر کتک خورد که تمام
اعضای بدنش عیب و ایراد پیدا کرد و تا

پایان عمر رنجور و مریض احوال بود و از شنیدن نام «مادر» بر خود می لرزید!

* «آرتور شوپنهاور»، فیلسوف بزرگ آلمانی، از مادرش هیچ دلخوشی نداشت. چون واقعاً به او ظلم می کرد و چنان رفتار ناپسندی نشان می داد که او را تا دم مرگ نسبت به زنان بدبین ساخت و متفکر آلمانی، در کلیه آثار خود از زنان با نیش و کنایه و انتقاد یاد می کند.

* «اسحاق نیوتن»، دانشمند معروف انگلیسی، شاید بدترین مادرها را داشت. پدرش چند هفته قبل از تولد او مرد و می گویند در عمر خود، یک کار خیر هم نکرد. مادر او نیز، در بدخلقی و شرارت شهره

خاص وعام بودونیوتن بیچاره، از دست او
بسیار عذاب کشید!

اا به قول شیخ اجل، سعدی شیرازی: «خدا گر
ز حکمت بیندد دری زر حمت گشاید در
دیگری». خوشبختانه اکثر این مردان نامی
و موفق، در عوض همسران خوب و صمیمی
و فداکاری داشتند که نامهربانیهای مادرها را
جبران کردند و جزو عوامل عمده ترقی
و کامیابی ایشان به شمار می آیند. «الگوهای
تریت ص ۱۹۳»

ضرب المثل

«پسر زائیدم برای رندان، دختر زائیدم برای
مردان، موندم سفیل و سرگردان!»

علّت بی تابى نوزاد

دانی که چرا طفل به هنگام تولد با ضجّه و بی
تابی و فریاد و فغان است؟

با آنکه برون آمده از محبس زهدان و امروز
درین عرصه آزاد جهان است

با آنکه در آن جا همه خون بوده
خوراکش و اینجا شکرش در لب و شیرش به
دهان است

زان است که در لوح ازل دیده که
عالم بر عالمیان جای چه ذل و چه هوان است

داند که درین نشئه چه ها بر سرش
آید بیچاره از آن لحظه اول نگران است
«پروین اعتصامی»

ام احسان

«ام احسان از زنان زاهده کوفه بود. شهرت زهد و عبادت او به گوش سفیان ثوری از رؤسای دراویش رسید. برای دیدن ام احسان به خانه اش رفت. وقتی در حضور ام احسان نشست به مشاهده کرد که وسایل خانه بسیار ساده و ابتدائی است و از فرش و وسایل خوب در خانه او خبری نیست. او به ام احسان گفت که: من تصمیم دارم که به پسر عموی شما که

وضع مالی خوبی دارم اطلاع بدهم تا به خانه شما رونقی بدهد و وسایل مناسب برای خانه شما تهیه کند!

ام احسان گفت: سفیان از چشم من
افتادی! من تو را آدم عارفی حساب می
کردم. من از خدا که خالق عالم هستی است
چیزی درخواست نمی‌کنم. حال بیایم واز پسر
عمویم چیزی بخواهم؟ «ریاحین الشریعة»

بیچاره مادر

پسر رو قدرِ مادرِ دان که دائم کشد رنج
پسر، بیچاره مادر
برو بیش از پدر خواهش که خواهد تورا بیش
از پدر، بیچاره مادر
نگهداری کند نه ماه و نه روز تورا چون جان
به بر، بیچاره مادر

به وقت زادن تو مرگ خود را بگیرد در
نظر، بیچاره مادر

برای اینکه شب راحت بخوابی نخوابد تا سحر
،بیچاره مادر

دو سال از گریهٔ روز و شب تو نداند خواب
و خور، بیچاره مادر

چو ندان آوری رنجور گردی کشد رنج
دگر، بیچاره مادر

سپس چون پاگرفتی تا نیافتی خورد غم
بیشتر، بیچاره مادر

به مکتب چون روی تاباز گردی بود چشمش
به در، بیچاره مادر

وگر یک ربع ساعت دیر آیی شود از خود به
در، بیچاره مادر

نبیند هیچ کس زحمت به نیازمادر
بیشتر، بیچاره مادر «پروین اعتصامی»

عده زیادی از فرزندان قدر دان زحمات مادر

هستند ولی عده ای هم هستند که ناسپاس هستن
مادری در خانه سالمندان می گفت من هیچ
انتظاری از بچه هام ندارم مگر چند دقیقه پیشم
باشند ولی فرزندانم این را هم از من دریغ می
کنند و پیشم نمی آیند.

یکی از مسائل مهم عصر ما این است که تهاجم
فرهنگی قداست مادر را نشانه گرفته و میخواهد
دیگر مادر مقدس نباشد

دیگر بچه ها ارزشی برای مادر قایل نباشند
با اینکه اکثریت مادران کشورمان شان مادر بودن
را رعایت می کنند و بهشت زیر پای آنان قرار
دارد ولی متأسفانه تهاجم فرهنگی روی عده ای از
زنان و مادران اثر کرده و تعدادی از مادرها
هستند که دنبال لذات نامشروع هستند و ارزش
خود را فراموش کرده اند

دختر خانمی می گفت که مادرم میگه اگر
میخواهی شوهر پیدا کنی باید دوست پسر داشته
باشی!

دختر خانم دیگری می گفت مادرم میگه چادر
نباید بپوشی مگر پیرزنی!

مادری که اهل نماز و دعا است می گفت دخترم
دوست پسر دارند! گفتم خب صیغه محرمیت

بخونید تا گناه نباشه! گفت نه اینچوری

بهتره! مواظباشون هستم!

پسری می گفت به مادرم گفتم زن می

خوام. میخوام ازدواج کنم! مادر میگه زن برا

چيته! برو چهار راه فلان پر از دختر است. دست

یکیشون رو بگیر و باش دوست شو!

حتی شنیدم مادری می گفت چون برای پسر زن پیدا

نمیشه خودم ارضاش می کنم!

مادری که دارای چند فرزند است ولی در غیاب شوهر با

مردان دیگر رابطه نامشروع دارد!

اینها مادران جهنمی هستند! **و جهنم زیر پای اینها**

جریان دارد!

دختر جوانی در خاطراتش می نویسد: به یاد دارم که در

دوران کودکی، یک روز مهمان داشتیم. من در اثر لجبازی

کتک جانانه‌ای پیش مهمانها خوردم، از مهمانها خجالت کشیدم و بنا کردم به جیغ کشیدن و فریاد زدن.

مادرم مرتب می‌گفت: خفه شو! عیب است که صدای دختر دربیاید، دختر ننگ است، می‌آیم خفه ایت می‌کنم. او هیچ فکر نمی‌کرد که علت لجبازی و جیغ زدن من چیست. می‌خواست با این گونه حرفها که مرا بیشتر ناراحت می‌کرد، مرا ساکت نماید، ولی من بیشتر جیغ می‌زدم.

در این موقع، مادرم به عقیده خودش، بهترین تصمیم را گرفت: لباس عروسکهایم را که خودم دوخته بودم و از جان بیشتر دوست می‌داشتم، آورد و پیش چشم من، آنها را آتش زد! گویا تمام امید من قطع شد، به شعله آتش نگاه می‌کردم و اشک می‌ریختم.

این حادثه، عقده‌ای برای من به وجود آورد، که هنوز نتوانسته‌ام آن را فراموش کنم و مرا رنج می‌دهد و گاه گاه به مادرم می‌گویم. «الگوهای تربیت ص ۲۲۳»

آثار شوم بی عدالتی نسبت به کودکان

«خانمی می‌نویسد: یکی از بستگان ما، دو دختر داشت، یکی باهوش و دیگری کم هوش.

هر دو به دبستان می رفتند. دختر بزرگ که کم هوش بود، غالباً نمره های بد می آورد، اما دختر کوچکتر نمره های خوب. مادر آنها پیش هر کس می نشست، از دختر کوچک تعریف می کرد و از دختر بزرگ بدگویی.

ختر کوچک را نوازش می کرد و آفرین می گفت و به دختر بزرگ می گفت: خاک بر سرت، دختر گنده بی عرضه! پولها را حرام می کنی و چیزی یاد نمی گیری. حیف از این غذاها که می خوری و لباسها که می پوشی. بدبخت نبی! آخر تو چه خواهی شد!

دختر بزرگ، اکنون شوهر کرده و مادر چند فرزند است، اما یک زن طبیعی و سالم نیست، احساس حقارت دارد، ساکت و منزوی است. در مهمانیها گوشه ای می نشیند و حرف نمی زند. وقتی به او می گوئیم: تو هم چیزی بگو، آهی می کشد و می گوید: چه بگویم؟

قبلاً چند مرتبه او را پیش دکتر برده اند. پزشک پس از معاینه و گفتگو به آنها گفت: این دختر خانم مریض نیست، بلکه پدر و مادرش مریض هستند که این دختر بی گناه را به چنین روزی انداخته اند.

یک روز دکتر از او پرسید:

آیا می توانی غذا درست کنی؟ دختر شروع به گریه کرد و گفت: می توانم، اما هر وقت غذایی درست می کنم، پدر و مادرم به آن اعتنایی کنند و می گویند: ما شاء الله به

خواهرش، او خوب می تواند غذا درست کند....!» الگوهای
تربیت ص ۱۵۲»

داستانهایی از مادران بزرگ

صفیه

«صفیه، عمه و دختر خاله پیامبر و دختر عبدالمطلب و مادر زییر از زنان بسیار با صلابت و شجاع بود که در مکه به اسلام گروید و در راه اسلام، استوار ماند.

از جمله فضائل او: در جنگ احد، نیزه‌ای بدست داشت و با آن راه را بر مسلمانانی که فرار می‌کردند، می‌بست و آنان را سرزنش می‌نمود که چرا پیامبر (ص) را تنها می‌گذارند..

وقتی در این جنگ، حمزه که برادر صفیه بود، بشهادت رسید و دشمن آن طرف می‌آید. به زییر فرمود: برو جلو مادرت را بگیر تا این صحنه را نبیند! زییر نزد مادرش رفت و از او خواست که برگردد. اما صفیه گفت: چرا مرا از دیدن برادرم محروم می‌کنید؟ درست است که اعضای بدن او را قطع کرده‌اند ولی این حادثه در راه خدا کوچک است و ما به آنچه رخ داده خشنودیم و به حساب خدا می‌گذاریم و صبر می‌نمائیم.

پیامبر به زییر فرمود: پس بگذار بیاید.

در جنگ خندق او با جمعی از زنان در قلعه قارع جا گرفته بودند. که او متوجه شد که یکنفر یهودی در اطراف قلعه جاسوسی می‌کند. او چادرش را بکمر بست و چوبی بدست گرفت و بر آن یهودی حمله نمود. و او را هلاک نمود.

عاقبت این زن شجاع در سال بیست هجری در سن ۷۳ سالگی از دنیا رفت. «حضرت خدیجه اسطوره ایثار و مقاومت»

دختر حزییل، آرایشگر دختر فرعون

«رسول خدا(ص) در معراج بوی خوشی احساس کرد. وقتی علت آن را از جبرئیل پرسیدند، جبرئیل گفت: این بوی خوش از دختر حزییل، آرایشگر دختر فرعون است. زیرا او در پنهانی خداپرست بود و ولی فرعون متوجه شد و از او خواست که دست از عقیده‌اش بردارد و یا اینکه او و فرزندانش کشته می‌شوند. او حاضر نشد دست از توحید بردارد لذا فرعون ابتدا کودک‌ان او را در مقابل چشمان مادرشان به داخل تنور انداخت و سوزاند. سپس خود این زن را شهادت رساند.»

ایثار و فداکاری قابل تحسین مادر سه شهید

«در جنگ احد بسیاری از مسلمانان بخاطر سرپیچی کمانداران کوه احد، از پشت سر مورد حمله مشرکین قرار گرفته و کشته و زخمی شدند. خود رسول خدا(ص) و علی مرتضی(ع) نیز زخمی شدند. دشمن شایع کرد که پیامبر کشته شده است. لذا عده‌ای از زنان مدینه از خانه‌های بیرون آمدند و در جستجوی ماجرا بودند. یکی از زنان وقتی دید جوانی از جنگ بر می‌گردد، جلو رفت و پرسید: از پیامبر چه خبر؟ آن جوان چون می‌دانست پیامبر زنده است، گفت: ای خواهر! پدرت در جنگ کشته شد. زن انصاری تکانی و خورد و باز پرسید: از پیامبر چه خبر؟ آن مرد گفت: خواهرم! برادرت

هم کشته شد! زن تکانی خورد و باز پرسید: از پیامبر چه خبر؟ جوان جواب داد: ای خواهر! شوهرت هم کشته شد!

زن انصاری با ناراحتی گفت: نمی‌خواهم بدانم چه کسی از بستگانم کشته شده یا نشده است! از پیامبر برایم بگو! آن مرد جواب داد: پیامبر در کمال سلامتی است. ناگهان صورت زن برافروخته شد و گفت: پس قربانی ماهددر نرفته است. «زنان مرد آفرین ص ۹۵»

ام وهب در کربلا

«یکی از یاران حسین (ع) در کربلا، عبدالله بن عمیر بود که با همسر و مادرش در کربلا حضور داشت.

او در مقابل حملهٔ شمر و یارانش به اصحاب امام حسین (ع) با چند نفر از یاران امام، در مقابل دشمن ایستاد و استقامت عجیبی نشان داد. او توانست تعدادی از افراد دشمن را به هلاکت برساند. اما با قطع دست راست و یکی از پاهایش، اسیر دشمن شد. و بلافاصله در مقابل چشم همه بصورت «قتل صبر» او را با نیزه و شمشیر، قطعه قطعه نمودند و به شهادت رساندند.

همسر وی که در میان خیمه ها بود، به قتلگاه رفت و در کنار پیکر بی روح و قطعه قطعهٔ شوهرش نشست و در حالی که خون از سر و صورت وی پاک می‌کرد، چنین گفت: بهشت بر تو گوارا باد! و از خدایی که بهشت را ارزانی

تو کرد می‌خواهم مرا هم با تو همراه کند.

در این موقع غلام شمر به دستور اربابش، با چماقی به همسر عبدالله حمله کرد و سر وی را شکست و او را شهید نمود. و بدن او هم در کنار پیکر همسرش بر روی خاک افتاد و این اولین و تنها زن شهید کربلا بود.

غلام شمر سر عبدالله را جدا کرد و بطرف خیمه‌ها انداخت! مادر عبدالله که میان خیمه‌ها بود، سر بریده فرزندش را برداشت و خاک و خون از صورتش پاک کرد و آنگاه در حالیکه عمود خیمه بدست داشت، به سوی صفوف دشمن حرکت کرد.

امام دستور داد او را به سوی خیمه‌ها برگردانند و خطاب به وی فرمود: در راه حمایت از خاندان من به پاداش نیک نائل شوید. خدا رحمت کند. بسوی خیمه‌ها برگرد که جهاد از تو برداشته شده است.

مادر عبدالله طبق دستور امام در حالیکه می‌گفت: خدایا! امید مرا ناامید نکن! به خیمه برگشت. امام هم فرمود: خدا امید تو را ناامید نخواهد کرد. «سخنان امام حسین ع»

پیامبر (ص) و مادر علی (ع)

روایت شده است که بعد از رحلت فاطمه بنت اسد -
مادر علی (ع) - رسول خدا (ص)، پیراهن خود را به عنوان کفن
او قرار داد و در

هنگام تشییع، پاهای خود را در حالیکه برهنه بود، آهسته بر می
داشت و به آرامی بر زمین می گذاشت. در وقت نماز، هفتاد
تکبیر بر او خواند! سپس

خود به داخل قبر رفت و در قبر او خوابید و با دست
شریفش، او را وارد قبر کرد و شهادتین را به او تلقین نمود.

هنگامیکه خاک بر قبر او پاشیدند و مردم خواستند بر
گردند، دیدند که رسول خدا (ص)، خطاب به قبر فاطمه بنت
اسد، فرمود: پسر! پسر! نه جعفر! نه عقیل! پسر علی بن ابی
طالب!

اصحاب، سؤال کردند: یا رسول الله! امروز کارهایی انجام
دادی که ما تاکنون ندیده بودیم! با پای برهنه او را تشییع
کردی! هفتاد تکبیر

بر او گفتی! در قبرش خوابیدی! پیراهنت را کفن او قرار دادی! و در
آخر این کلمات را فرمودی!

رسول خدا (ص) فرمود: اما اینکه با تائی و آرام قدم بر می
داشتم بخاطر ازدحام زیاد ملائکه بود! و اما هفتاد تکبیر، برای این بود

که هفتاد صف از فرشتگان، بر او نماز خواندند! واما اینکه در قبر او خوابیدم، برای این بود که روزی او بیاد فشار قبر افتاد و گفت: وا ضعافه! من در قبرش خوابیدم، تا فشار قبر از او بر طرف شود! واما اینکه پیراهنم را کفن او قرار

دادم، برای این بود که او روزی بیاد قیامت و عریانی خلائق در آن روز افتاد و ناله کرد و گفت: واسواتاه! آه از عریانی! من او را با پیراهنم، دفن کردم تا روز قیامت با پوشش محشور گردد! واما اینکه گفتم: پسرت! پسرت! نه جعفر پنه عقیل! زیرا دو ملک بر او وارد شدند و از خدایش سؤال کردند، گفت: الله پروردگارم است. سؤال کردند: پیامبرت کیست؟

گفت: محمد پیامبرم است! سؤال کردند: ولی و امامت کیست؟ خجالت کشید بگوید: پسر! من به او تلقین کردم و گفتم: بگو پسر! علی بن ابی طالب، امام است! خداوند بخاطر این، چشمش را بوسیله علی (ع) روشن نمود .